

همبستگی فرهنگی، هویت و امت اسلامی^۱

هادی اسماعیلی*

چکیده

در این مقاله با شرح سه نوع هویت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به تحلیل رابطه همبستگی با هر یک از این سه نوع هویت همپوشان پرداخته شده است. تبیین تمایز مفهومی میان همبستگی فرهنگی با سایر انواع همبستگی‌ها برای پرهیز از ابهام مفهومی در سیاست‌گذاری هدف اصلی این نوشته است. همبستگی فرهنگی به معنای احساس تعلق مشترک ناشی از تلاش برای حفظ مؤلفه‌ها و عوامل هویت فرهنگی تعریف شده است. در پایان به عنوان یک مصداق از تمایزگذاری میان انواع همبستگی‌ها به مفهوم «امت» در رویکرد اسلامی و نقش هویت و همبستگی فرهنگی حتی در غیاب انواع دیگر هویت و همبستگی اشاره شده است.

واژگان کلیدی

هویت، همبستگی فرهنگی، همبستگی اجتماعی، همبستگی ملی، امت

* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق(ع)

مقدمه

هویت‌های متکثر گروه‌ها و جوامع همیشه حاوی شباهت‌هایی درون خود و تمایزاتی از سایرین بوده‌اند. این تشابه‌ها از یک طرف یکسانی و وفاقی را میان این گروه‌ها به وجود می‌آورد و از طرف دیگر حدود روابط آن‌ها را با سایرین روشن می‌سازد. آنچه که همیشه برای این گروه‌ها می‌تواند به‌عنوان نگرانی اصلی به‌شمار آید، مسئله حفظ تشابه‌ها و مرزهای تعیین‌کننده روابط ایشان است. این نگرانی موجب شده تا هویت‌های متکثر در تلاش برای حفظ موجودیت خود به تقویت همبستگی درون خویش اقدام نمایند. با این توضیح، همبستگی لازمه حفظ و تداوم هویت‌هاست. از جمله هویت‌های مورد توجه، هویت‌های جمعی اسلامی هستند.

هویت‌های جمعی اسلامی دارای کثرت و تنوع‌اند و می‌توان گروه‌ها، نژادها، قومیت‌ها و ملیت‌های مختلف و متکثری را در این میان شاهد بود. پیشنهاد اسلام برای برون‌رفت از اختلافات میان جوامع مسلمان- که این اختلاف نیز زاییده کثرت و تنوع این جوامع است- ایجاد همبستگی فرهنگی میان جوامع اسلامی است که در قالب مفهوم امت متبلور می‌شود. این مفهوم که علاوه بر دین اسلام در ادیان الهی دیگر نیز قابل مشاهده است بر همبستگی میان این جمع‌های متنوع بر اساس مؤلفه‌های مشترک تأکید می‌کند. باید این توضیح را نیز یادآور شد که مفهوم همبستگی فرهنگی- تا آنجا که محقق بررسی کرده است- تا به حال دارای تبیین دقیق و علمی نبوده است؛ از این رو، می‌بایست برای روشن شدن بحث در قدم اول به تبیین دقیق آن پرداخت. برای ارائه این تعریف باید مواردی را روشن کرد: اولاً اینکه گونه‌های مختلف هویتی نیازمند همبستگی‌های خاص خود هستند؛ ثانیاً اینکه همبستگی فرهنگی مفهومی است در عرض سایر انواع همبستگی و ثالثاً اینکه این همبستگی ناشی از هویت خاص خود است. نکته آخر نیز آن است که در صورت تضعیف همبستگی فرهنگی، سایر اقسام مذکور از همبستگی هم زایل خواهد شد. به عبارت دیگر تداوم هر یک از انواع مذکور از همبستگی به مبنایی نیاز دارد. ادعایی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این مبنای مورد نیاز همان همبستگی فرهنگی است. با این توضیحات، سؤال اصلی مقاله آن است که از آنجا که همبستگی اساس حفظ موجودیت و هویت جوامع اسلامی است و

بدون وجود آن می‌توان زوال امت اسلامی را پیش‌بینی نمود پس در صورت وجود هویت‌های متکثر و جمع‌های متنوع مسلمان چگونه می‌توان به یک همبستگی (امت) دست یافت؟ اگر پاسخ این سؤال در این فرضیه نهفته باشد که باید به همبستگی فرهنگی پرداخت؛ در این صورت، برای یافتن پاسخ آن لازم است سؤال دیگری را مطرح نمود که همبستگی فرهنگی چیست (مؤلفه‌ها و کارکردهای آن کدام‌اند)؟

۱. هویت و همبستگی اجتماعی

هویت اجتماعی به معنای شناخت خود به مثابه موجودی اجتماعی است. افراد در فرایندهای اجتماعی به تصاویری از خود دست می‌یابند که مبنای هویت اجتماعی ایشان را صورت می‌دهد. هویت اجتماعی «به شیوه‌هایی که به واسطه آن‌ها افراد و جماعت‌ها در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعت‌های دیگر متمایز می‌شوند»، توجه دارد (جنکینز، ۱۳۸۱، ص ۷). هویت اجتماعی انسان را می‌توان در دو سطح فردی و جمعی تعریف نمود. سطح نخست به جریان اجتماعی شدن فرد توجه می‌کند و سطح دوم از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی بر اساس آگاهی از منافع مشترک گزارش می‌دهد.

شکل‌گیری هویت اجتماعی فردی در فرایند جامعه‌پذیری محقق می‌شود. افراد در روابط اجتماعی خویش از تصویر خود نزد دیگران آگاه می‌شوند و با این تصویر نظامی از معانی را در باب خویشتن شکل می‌دهند و از انتظارات دیگران از خود آگاه می‌شوند. این تعبیر را می‌توان به‌نحو دقیق‌تر در خود آینه سان چارلز هورتون کولی بازشناخت. از نظر کولی افراد در اجتماع و در یک رابطه دیالکتیکی به تعریف خویشتن نایل می‌شوند؛ از این‌رو، آگاهی فرد از خود بازتاب تصور دیگران از اوست. فرد از برداشت دیگری نسبت به خود آگاه می‌شود و از این طریق موقعیت اجتماعی خویش را باز می‌شناسد. کولی برای این «خود آینه سان» سه عنصر اصلی قائل است؛ «نخست؛ ظاهر ما به چشم دیگری چگونه می‌نماید، دوم؛ داوری او درباره ظاهر ما چیست و سرانجام؛ چه احساسی از خود برای ما پدید می‌آید...» (کوزر، ۱۳۸۷، ص ۴۱۰). همین تصور هربرت مید را بر آن داشت تا تکوین خود را بدون تصور جامعه امری ناممکن

بداند. از نظر او شخصیت فرد به یک سامان اجتماعی مرتبط است. این سامان اجتماعی نتیجه روابط متقابل افراد است و از این روابط متقابل الگوهای رفتاری تثبیت شده‌ای به دست می‌آیند. این الگوهای رفتاری تثبیت شده انتظارات از فرد را سازماندهی می‌کنند و در این صورت هویت اجتماعی او را می‌سازند. مید در اینجا از اداهای معنادار سخن می‌راند که طی آن فرد در واکنش به دیگری بر اساس نمادهایی عمل می‌کند که در این الگوهای رفتاری تثبیت شده ایجاد شده‌اند. به نظر مید این نمادها می‌توانند «در فرد همان واکنشی را ایجاد کنند که او خود در دیگری برمی‌انگیزد و به دلیل همین واکنش است که او می‌تواند رفتار بعدی خودش را تحت نظارت خود داشته باشد» (Mead, 1934, p.1). مرحله نهایی شکل‌گیری هویت اجتماعی از نظر مید هنگامی است که فرد بتواند به دیگری تعمیم یافته برسد. در این تعبیر فرد می‌تواند انتظارات دیگران از خود و انتظارات دیگران را از یکدیگر در چارچوب سازمانی نظام‌مند فهم کند. این مفهوم از طرف مید به ما در درک هویت جمعی کمک خواهد نمود.

هریک از دسته‌های اجتماعی شباهت‌هایی را درون خود دارند که اتفاقاً همین شباهت‌ها، تفاوت‌هایی را با دیگران ایجاد می‌کنند. آنچه که موجب شکل‌گیری هویت جمعی است، شناختی مشترک از این شباهت‌هاست. این شناخت مشترک در نتیجه روابط میان افراد به دست می‌آید. جنکینز با بیان این حقیقت معتقد است «هویت گروهی محصول تعریف درونی از جماعت است. در خلال روابطمان با دیگران برجسته باعث برانگیختن شناسایی شباهت و تفاوت می‌شویم و در این میان موجب ایجاد هویت گروهی می‌گردیم» (جنکینز، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰). برخی معتقدند این دسته‌بندی اجتماعی می‌تواند دو نتیجه اساسی در پی داشته باشد؛ «اول اینکه محیط اجتماعی را، از طریق مجهز نمودن فرد با معانی نظام‌مند جهت تعریف دیگران، تقسیم می‌کند.... دوم اینکه دسته‌بندی اجتماعی فرد را قادر می‌سازد تا خود را در محیط اجتماعی جای دهد یا تعریف نماید» (Ashforth & Male, 1989, p.20).

مع الوصف نباید از این نکته غافل بود که صرف دسته‌بندی افراد، آن‌ها را به یک گروه جمعی تبدیل نمی‌کند. در حقیقت شکل‌گیری هویت جمعی به چیزی بیش از دسته‌بندی اجتماعی افراد نیازمند است.

هر گروه اجتماعی حدودی دارد که بر اساس آن‌ها تعریف شده و از گروه‌های دیگر متمایز می‌شود. همبستگی اجتماعی نتیجه این هویت جمعی است که حدود و ثغور گروه را تعیین می‌کند. اندیشمندان علوم اجتماعی همبستگی اجتماعی را بر مبنای روابطی اجتماعی توصیف می‌کنند که در آن‌ها احساس تعلق گروهی و منافع نقش عمده را ایفا می‌کنند. همبستگی اجتماعی از نظر ایشان زمانی شکل می‌یابد که اشتراک منافع، اشتراک در ارزش‌ها و اشتراک در مفاهیم ایجاد شوند. در این سطح منافع مشترک اعضا به‌عنوان یکی از عوامل اصلی، همبستگی اجتماعی میان ایشان را صورت می‌دهد. در نتیجه می‌توان از نوعی «توافق جمعی، مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی و تعامل میان افراد» سخن راند که آن‌ها را با یکدیگر همبسته می‌سازد (چلبی، ۱۳۷۲، ص ۱۷).

صورت کارکردی همبستگی اجتماعی گونه‌ای است که صرفاً بر اساس منافع و در قالب تقسیم‌بندی‌های ساختاری محقق می‌شود. مارکس این تعبیر را در مفهوم طبقه خویش جای می‌دهد. از نظر او طبقه زمانی شکل می‌گیرد که افراد یک رده^۲ نسبت به منافع خویش احساس خطر کنند. در این صورت نوعی آگاهی از مصلحت مشترک برای ایشان به وجود می‌آید که سبب شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط اجتماعی تعاملی میان ایشان خواهد شد (مارکس به نقل از کوزر، ۱۳۸۷، ص ۸۱). علاوه بر منفعت مشترک، تقسیم کار و منابع، وابستگی اعضای جامعه را به یکدیگر بیشتر خواهد نمود. در نتیجه همبستگی اجتماعی تحت تأثیر وجود منافع مشترک و شبکه‌های روابط اجتماعی مبتنی بر آن (پیتر بلا به نقل از توسلی، ۱۳۸۲، ص ۴۲۲)، تقسیم منابع و تخصصی شدن روند کار (پارک به نقل از کوزر، ۱۳۸۷، ص ۴۷۸)، نهادینه شدن روابط متقابل افراد و هنجارها و قواعد حاکم بر این روابط (زیمل به نقل از کوزر، ۱۳۸۷، ص ۲۵۸) و با هدف حفظ هویت اجتماعی محقق می‌شود. همبستگی اجتماعی را می‌توان دارای دو صورت کمی - یعنی مشارکت بیشتر به‌واسطه صرف زمان و هزینه بیشتر - و کیفی - به معنای همبستگی محض - دانست (دورین و فرارو، ۱۳۸۶، ص ۱۲۹). شرط دوام آن نیز تعیین دقیق قواعد رفتار و شدت علاقه‌های اجتماعی است (دورکیم، ۱۳۵۹، صص ۱۷۸ و ۱۸۳).

۲. هویت و همبستگی سیاسی

شکل‌گیری دولت-ملت‌ها فضایی سرزمینی را فراهم می‌آورد که در آن تأکید بر هویت ملی مشترک عاملی برای تداوم حیات نظام سیاسی به شمار می‌آید. در چنین شرایطی تلاش برای یافتن ریشه‌های اشتراک هویتی در چارچوب ملی موجب شد به صورت‌های قلمروی فرهنگ ملی توجه شود تا از این طریق اشتراک هویتی بر مبنای قلمرو، سرزمین و دولت واحد محقق گردد. به نظر فنویک تشکیل مفهوم دولت-ملت نتیجه قرارداد وستفاليا در ۱۶۴۸ بود که در آن اصل استقلال کشورها و نیز استقلال مذهبی و سیاسی به همراه تساوی در نظام بین‌الملل به رسمیت شناخته شد (فنویک به نقل از اسمعیلی و احمدزاده، ۱۳۸۷، ص ۵۵). در تحلیل مفهوم ملت، می‌توان آن را متعلق به دو سنت فکری خواند. دسته نخست در چارچوب فکری اندیشه غرب اروپا جای دارد. دومین دسته نیز تعریفی از هویت ملی است که در شرق اروپا و آسیا مورد توجه قرار گرفته است. مفهوم ملت در ادبیات غرب اروپا در برگیرنده عناصری از قبیل «قلمرو تاریخی، اجتماع سیاسی-قانونی، برابری قانونی-سیاسی اعضا و ایدئولوژی و فرهنگ مشترک» است. اما در مقابل، مفهوم ملت در ادبیات شرق اروپا و آسیا مؤلفه‌های دیگری را در خود جای می‌دهد. «نسب و روابط نسلی از پیش مفروض؛ بسیج عمومی مردم؛ زبان‌ها، ارزش‌ها و سنت‌های بومی» عناصر مفهوم قومی از ملت هستند (Smith, 1991, p.10-11). آنتونی اسمیت این عناصر را با یکدیگر تلفیق نمود و به پنج ویژگی از مفهوم ملت دست یافت:

- محدودیت سرزمینی جمعیت‌های فرهنگی جدا از هم در سرزمین خودشان؛
- وجود اسطوره‌های اصیل و حافظه‌های تاریخی مشترک متعلق به اجتماع؛
- ربط مشترک میان فرهنگ توده‌ای همسان شده؛
- تقسیم قلمروی کار، همراه با پویایی همه اعضا و امکان مالکیت منابع برای همه اعضای سرزمینی؛
- برخورداری همه اعضای یک سیستم متحد از حقوق و وظایف قانونی مشترک تحت قوانین و نهادهای مشترک (Smith, 1992, p.60).

با این توضیح باید مفهوم ملت را وابسته به قلمروی سرزمینی خاص و اشتراک در ارزش‌های فرهنگی ملی و قوانین و منابع به شمار آورد. مراد از فرهنگ ملی ویژگی‌های گروه بزرگی از افراد است که دارای سابقه و تجارب مشترک هستند. با این توضیح پسوند ملی از این جهت است که «ویژگی یک جامعه از سایر اشکال فرهنگ بازشناخته شود» (Doney et al., 1998, p.607). این مفهوم به معنای «گروهی از مردم است که تصور تعلق به یک اجتماع گسترده را... در خود پرورانده‌اند. این تصور به‌طور خودجوش و در شکل گسترده و همگانی معمولاً وجود ندارد و باید ایجاد شود» (سیدامامی، ۱۳۷۷، ص ۱۰).

هویت سیاسی در این صورت هویتی است برگرفته از قلمرو سرزمینی مشترک با ارزش‌ها و نمادهای فرهنگی ملی همسان؛ دولت نیز نماینده این هویت سیاسی و پاسدار آن خواهد بود. وظیفه اصلی دولت حفظ این هویت سیاسی است که در قالب ایجاد و تقویت همبستگی نمود می‌یابد.

همبستگی سیاسی تلاشی است به‌منظور حفظ موجودیت سیاسی قلمرو سرزمینی، انگیزه‌ای که دولت را بر آن می‌دارد تا در پی ایجاد و تقویت همبستگی سیاسی باشد و وجود تعارض‌ها و مخالفت‌هایی است که می‌توان درون یک واحد سیاسی یافت. دلیل اصلی این تعارض‌ها وجود خرده‌فرهنگ‌ها درون فرهنگ غالب است. در حالت کلی «خرده‌فرهنگ‌ها را باید زیر مجموعه‌ای از فرهنگ غالب و یا به عبارت دیگر فرهنگ غالب درون یکی از گروه‌های اجتماعی دانست که در مجموعه بزرگ‌تری از یک فرهنگ غالب قرار می‌گیرند و با آن دارای تضاد نیستند» (ریویر، ۱۳۸۶، ص ۲۵۰). اما هنگامی که این خرده‌فرهنگ‌ها احساس عدالت در توزیع و دسترسی به منابع نکنند، تضاد با دولت به وجود خواهد آمد. در این صورت دولت لازم است راهکارهایی را برای ایجاد سازش میان تمام گروه‌های درون واحد سیاسی فراهم نماید. در اینجا «غرض همساز کردن منافع مورد نزاع است تا از این رهگذر مبارزه پایان پذیرد. برقراری سازش یکی از وظایف اساسی سیاست است» (دوورژه، ۱۳۷۲، ص ۳۶۳). در نتیجه این سازش «مردمی که ممکن است به‌لحاظ سرزمینی یا فرهنگی از یکدیگر جدا باشند تحت حکومتی مرکزی کنار یکدیگر جای می‌گیرند» (Schudson, 1994, p.22). اما

در صورتی که تعارض ادامه یابد فضای واحد سیاسی به قطبی شدن مبتلا خواهد شد. قطبی شدن به معنای «متقاعد شدن نسبت به درستی یک جنبش و نادرستی طرف مقابل» است (Hirsch, 1986, p.380).

شکل‌گیری تعارض با دولت همیشه به دلیل احساس بی‌عدالتی نیست بلکه گاه خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌گروه‌های سیاسی ممکن است بدون احساس بی‌عدالتی دست به مخالفت و ناسازگاری بزنند. در این صورت دولت می‌تواند از طریق به کارگیری اجبار، همبستگی و همگونی مورد نیاز را تأمین کند. موریس دوورژه از چهار وسیله لازم برای دولت به منظور ایجاد همبستگی سخن می‌راند. از نظر او دولت «با تعیین قواعد و آیین‌ها، با سازماندهی به خدمات جمعی و اداره کلی جامعه، با تأمین آموزش و پرورش شهروندان و سرانجام، با به کارگیری اجبار در مورد گردنکشان» زمینه لازم برای ایجاد همبستگی و همگونی را فراهم می‌کند (دوورژه، ۱۳۷۲، ص ۳۷۳). با این توضیح هدف از همبستگی سیاسی حفظ هویت سیاسی و ملی است. هریک از وسایل مذکور نیز ثبات و همبستگی قلمرو سرزمینی را فراهم می‌کنند و از قطبی شدن فضای سیاسی جامعه جلوگیری می‌نمایند.

۳. هویت و همبستگی فرهنگی

برای تبیین رابطه میان هویت و همبستگی فرهنگی لازم است در قدم اول به رویکردهای معنامحور برای تعریف فرهنگ توجه کنیم. در رویکرد معنامحور بیش از هر چیز قواعد کلی حاکم بر رفتارهای انسان مورد توجه قرار می‌گیرد و به شبکه‌ای از معانی موجود در پس رفتارهای انسان به‌عنوان عنصر اصلی شکل‌دهنده به فرهنگ عنایت می‌شود. درعین حال، به این نکته نیز باید توجه داشت که «فرهنگ نامی است برای رده‌ای از چیزها و رویدادها که اساس وجود آن به کاربردن نمادها (سمبول‌ها) است» (آشوری، ۱۳۵۷، ص ۷۳). در این صورت فرهنگ را باید نظامی از معانی تعریف کرد که دو وصف اشتراک و تمایز را در قالب رفتارها و نمادها به وجود می‌آورد. عنصر اشتراک به وجود معانی و ارزش‌ها و نمادهای یکسان پذیرفته شده در یک جمع خاص اشاره دارد که در این صورت انسجام درونی را موجب می‌شود. فرهنگ

«آن بخشی از ایده‌ها، احساسات، رفتارها و نتایج حاصل از این رفتارهاست که فراگرفته شده و در بین مردم مشترکند» (Eller, 2007, p.3). اشتراک فرهنگی در یک گروه خاص را می‌توان در صورت‌های عینی فرهنگ بازشناخت. منظور از صورت‌های عینی، نمادهایی است که شیوه تفکر و احساس و عمل را نشان می‌دهند. سبک زندگی افراد، رفتارها، آیین‌ها و اموری از این قبیل نمادها و صورت‌های عینی هستند و معانی فرهنگی مشترک را نشان می‌دهند. گیرتز از این صورت‌های عینی به مدل‌هایی از چیزی و مدل‌هایی برای چیزی تعبیر می‌کند. «[در مدل‌های از چیزی] آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد کاربرد ساختار نمادهاست تا اینکه آن‌ها را با نظامی غیر نمادین و از پیش‌بنیان شده منطبق کنیم؛ همان‌گونه که با ایجاد نظریه هیدرولیک یا ساخت یک فلوجارت متوجه می‌شویم سدها چگونه کار می‌کنند... [در مدل‌های برای چیزی] آنچه که مورد توجه قرار می‌گیرد کاربرد سیستم‌های غیر نمادین برحسب روابطی است که در نظام‌های نمادین بیان می‌شود؛ همان‌گونه که سدی را بر طبق توضیحاتی که در هر نظریه هیدرولیک تشریح شده... می‌سازیم» (Geertz, 1973, p.93). نمادها در فرهنگ هم مدل‌هایی از چیزی هستند که به ما در شناخت وقایع فرهنگی کمک می‌کنند و هم مدل‌هایی برای چیزی که رفتارهای فرهنگی را آموزش می‌دهند.

صورت نمادین فرهنگ در تعبیری دقیق‌تر همان کنش‌هایی است که کارکرد نشانه‌ای می‌یابند. همین امر است که انسان‌شناسان را برانگیخته تا به رویکرد تفسیری در شناخت معانی رفتاری روی آورند و معتقد باشند هر رفتاری در چارچوب معنای جمعی خاص خود قابل بازتفسیر است؛ این امر خصیصه تمایزآفرینی فرهنگ را نشان می‌دهد. ویژگی تمایزآفرینی فرهنگ‌ها در درجه نخست ناظر به تفاوت جوامع انسانی از جوامع غیر انسانی است. تمایز انسان از حیوان به محدود نبودن او به طبیعت بازمی‌گردد؛ «حیوانات در ارتباط با طبیعت معمولاً راه حل‌های ثابت و مشخصی دارند ولی انسان از روش‌ها و راه حل‌های گوناگون بهره می‌گیرد» (پهلوان، ۱۳۸۸، ص ۷۸). سطح والاتر به تفاوت جوامع انسانی از یکدیگر توجه دارد؛ «مردم در چگونه کار کردن، چگونه خوردن، چگونه پوشیدن، چگونه سازماندهی کردن روابط خانوادگی و اموری از این دست متفاوت‌اند. فرهنگ می‌تواند نامی برای صحبت کردن در مورد این تفاوت‌ها

به‌عنوان الگویی جامع باشد» (Hinnels, 2005, p.500). واکنش افراد در برابر موقعیت‌های مختلف متفاوت است. تداوم این واکنش‌ها صورت‌هایی پایدار را می‌آفریند که باعث شکل‌گیری روش‌های رفتاری خاص می‌شوند. این روش‌های رفتاری در هر جامعه‌ای متمایز خواهد بود. چنین روش‌های رفتاری خاص را می‌توان فرهنگ خاص هر جامعه به‌شمار آورد. در این صورت هر اشتراک معنایی، تمایزی را در پی دارد که برخاسته از نظام‌های معانی و نمادها و صورت‌های عینی ناشی از این نظام‌هاست. با این توضیح می‌توان در این بخش به تعریفی جامع از فرهنگ توجه کرد. فرهنگ «نظامی از ارزش‌ها و هنجارهاست که میان گروهی از مردم مشترک‌اند و هنگامی که با یکدیگر هستند طرحی را برای زندگی کردن در اختیار می‌گذارند» (Hill, 1997, p.67)؛ این طرح ساختاری را می‌آفریند که می‌توان آن را «درون و به‌واسطه سنت‌ها- احساسات، انگیزه‌های کنش، صورت‌های زبان، اشتیاق‌ها، روابط بین فردی، تصورات، ایده‌ها و ایدئال‌ها» بازشناخت (Rodriguez & Fortier, 2007, p.8).

بر اساس تعریف ارائه‌شده از فرهنگ می‌توان به این حقیقت دست یافت که شیوه‌های مشترک تفکر و زندگی کردن خمیرمایه هویت فرهنگی را شکل می‌دهند. در هریک از این شیوه‌های مشترک اندیشه، عواملی حضور دارند که به تحقق و تبلور این شیوه‌ها کمک می‌کنند. مفهوم هویت فرهنگی برساخته مجموع این شیوه‌ها و عوامل آن‌هاست. تعبیر دقیق‌تر این بیان را می‌توان در گفتار پیر بوردیو یافت. وی ارزش‌ها، هنجارها و کالاهای مادی تولید شده توسط یک جمع را در قالب سرمایه فرهنگی تعریف می‌کند. به نظر بوردیو این مفهوم در سه شکل عینیت‌یافته، شیء‌شده و نهادینه‌شده جای می‌گیرد. منظور از شکل نخست «توانایی یا مهارتی است که از حامل آن جدا نمی‌شود». صورت شیء‌شده آن نیز زمانی است که «اشیاء خودشان ممکن است کارکرد سرمایه فرهنگی را داشته باشند». وجه نهادینه‌شده سرمایه فرهنگی هم مربوط به جوامعی است که «نظام آموزش رسمی» را دارا هستند (Bourdieu in: Weininger & Lareau, 2010, p.103). در این صورت افراد دارای مهارت‌های یکسان، افراد دارای اشیاء با بار فرهنگی یکسان- همانند بهره‌مندی از متون فلسفی یا هنری- و افراد دارای مدارک تحصیلی یکسان از فرهنگی مشترک بهره‌مند هستند.

هویت فرهنگی همچنین می‌تواند دستاورد ثروتی جمعی نیز به شمار آید. این ثروت جمعی در نگاه تاملینسون «به‌عنوان ثروتی از بین نرفته، یک میراث [و] به‌عنوان دستاورد اسکان طولانی مدتی است که در امتداد با گذشته است» (Tomlinson, 2003, p.269). می‌توان این ثروت جمعی را حافظه‌ای به شمار آورد که ویژگی‌های فرهنگی هر اجتماع را در خود جای می‌دهد. در فضای حافظه فرهنگی هویت‌های فرهنگی مشترک صورت‌بندی می‌شوند. مفهوم حافظه فرهنگی اشاره به سوابقی دارد که در طول تاریخ نگه داشته شده‌اند و می‌توان آن‌ها را از طریق منابع تاریخی بازشناخت. حافظه فرهنگی تلاش می‌کند تا «حافظه (گذشته امروزی شده)، فرهنگ و گروه (جامعه) را به یکدیگر مرتبط سازد» (Assmann and Czaplicka, 1995, p.129). برای شکل‌گیری حافظه فرهنگی به عناصری توجه نشان داده شده است. روایت^۳ و سنت دو عنصر اصلی برای صورت‌بندی حافظه فرهنگی به شمار می‌آیند. روایت‌ها شیوه‌های تفکر را تبیین می‌نمایند و واقعیت را قابل فهم می‌سازند. در این صورت باید از قدرت شکل‌دهندگی روایت‌ها سخن راند؛ «آن‌ها خود گروه را تشریح می‌کنند، کنش‌ها و خواسته‌های آن را مشروع می‌سازند، و معیاری مهم برای افراد غیر عضو فراهم می‌کنند تا هویت فرهنگی گروه را بشناسند» (Hinchman and Hinchman, 1997, p.235). در کنار روایت‌ها، سنت نیز به حافظه فرهنگی قوام می‌بخشد. سنت‌ها در برگزیده تجارب فردی و جمعی هستند که سینه به سینه به نسل‌ها منتقل می‌شوند. سنت‌ها را می‌توان درون «دریافت‌های صریح و ضمنی، اسطوره‌ها، داستان‌ها^۴ [و] حالات عاطفی» بازیافت (Rodriguez and Fortier, 2007, p.8).

دین هم در کنار حافظه فرهنگی از جمله عوامل تشکیل هویت فرهنگی است. در اندیشه‌های اجتماعی کارکردهای مختلفی برای دین در نظر گرفته شده است. برخی از این کارکردها در ایجاد هویت فرهنگی مشترک نقش اساسی دارند. دین می‌تواند برای افراد نظام عقیدتی مشترکی را به وجود آورد تا از این راه هویت فرهنگی مشترک تحقق یابد. کارکرد این نظام عقیدتی، معنابخشی به واقعیت‌هاست که به‌واسطه قاعده‌مند کردن مفاهیم عام هستی صورت می‌گیرد. براین اساس، می‌توان از معرفتی دینی سخن راند که

«منبعی از معانی غایی است؛ عناصر فرهنگی و اجتماعی متنوع را به یکدیگر پیوند می‌زند و هویت و همبستگی را فراهم می‌نماید...» (Williams, 2005, p. 98). علاوه بر دین، زبان نیز نقش محوری در ایجاد هویت فرهنگی مشترک بازی می‌کند. در حقیقت زبان مشترک اجتماع زبان واحد را صورت می‌دهد که در آن گروهی از افراد در یک نظام معنایی یکسان می‌اندیشند. زبان را باید ظرفی دانست که از طریق آن مفاهیم، آداب و سنن گذشتگان به نسل‌های متوالی می‌رسد. از نظر آگوست کنت زبان مشترک مبنای هویت مشترکی است که به همبستگی می‌انجامد. به عقیده او «زبان ظرفی است که اندیشه نسل‌های پیشین و فرهنگ نیاکانی در آن ذخیره می‌شود. ما با مشارکت در یک جهان زبانی در واقع بخشی از یک اجتماع زبانی هستیم» (کوزر، ۱۳۸۷، ص ۳۳).

به این ترتیب، مفهوم هویت فرهنگی نتیجه تعامل چهار مؤلفه اصلی زبان، دین، حافظه فرهنگی و سرمایه فرهنگی است. هریک از این چهار عنصر اساسی دارای مؤلفه‌هایی هستند که در کنار یکدیگر اجتماع فرهنگی مشترک را به وجود می‌آورند. حافظه فرهنگی روایت‌ها و سنت‌های مشترکی را خلق می‌کند تا از این طریق اجتماعی به هم پیوسته فراهم شود. دین نیز به واسطه نظام معرفتی قاعده‌مند خود و در قالب مناسک و رفتارهای دینی نمادهایی را می‌آفریند که هویت فرهنگی را به وجود می‌آورند. زبان نیز به واسطه ایجاد جهان زبانی فضایی را برای تفاهم و ایجاد هویت مشترک میسر می‌کند. و دست آخر سرمایه فرهنگی، زمینه اشتراک در میدان اجتماعی را فراهم می‌سازد. از این رو، می‌توان فصل ممیز هویت فرهنگی از هویت اجتماعی را معناسازی‌هایی دانست که ویژگی‌های فرهنگی و نه فعالیت‌های اجتماعی را برای افراد و گروه‌ها صورت می‌دهند. این خصیصه‌های فرهنگی به افراد کمک می‌کنند تا به درک مشترکی از خویشتن دست یابند و آن را مبنای هویت فرهنگی واحد قرار دهند.

همان‌گونه که هویت اجتماعی می‌تواند مبنای همبستگی اجتماعی را محقق سازد و هویت سیاسی، همبستگی ملی را بیافریند هویت فرهنگی نیز می‌تواند به همبستگی فرهنگی منجر شود. هویت فرهنگی مشترک که ناشی از سرمایه فرهنگی، حافظه فرهنگی مشترک و زبان و دین قلمداد شد، موجب می‌شود در زمینه مفاهیم ارزشی و

هنجارهای حاکم بر روابط میان افراد و جهان‌بینی آن‌ها نوعی وحدت و یکسانی به دست آید که می‌توان از آن به همبستگی فرهنگی تعبیر نمود. همان‌گونه که پیش از این هم اشاره نمودیم، آگاهی از هویت مشترک همبستگی را ایجاد می‌کند. در نتیجه همبستگی فرهنگی یا وحدت نمادین «بین کنشگران بر پایه... وفاق حول نمادهای توصیفی و هستی‌شناختی، ارزش‌های مشترک یا وفاق حول نمادهای مربوط به ایجاد نظم رفتاری در جامعه» به وجود می‌آید (افروغ، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱). بر اساس مقدماتی که ارائه نمودیم می‌توان همبستگی فرهنگی را به معنای تعلق ناشی از تلاش برای حفظ هویت فرهنگی مشترکی دانست که افراد طی روند جامعه‌پذیری به دست می‌آورند. در این روند افراد از ارزش‌های مشترک آگاه می‌شوند و با انطباق ارزش‌های خود با گروه به تشابه و سازگاری می‌رسند؛ بروز این تشابه در قالب نمادهای مشترک است و نتیجه این اشتراک ارزشی تنظیم هنجاری روابط بین واحدهاست. به این ترتیب آگاهی، ارزش‌های مشترک، نمادهای مشترک و نظم هنجاری نموده‌های همبستگی فرهنگی را صورت می‌دهند.

۴. همبستگی و تعارض

هریک از اقسام سه‌گانه همبستگی می‌توانند در معرض تهدید قرار گیرند. در هریک از این سه قسم میزان خاصی از تنوع پذیرفته می‌شود اما در صورتی که این تنوع‌ها خطری را برای همبستگی به وجود آورند طرد خواهند شد.

در سطح اجتماعی، بی‌تعهدی نسبت به اهداف و هنجارهای پذیرفته شده عامل اصلی تضعیف همبستگی تلقی می‌شود. به نظر گروهی از اندیشمندان تعهد و علقه اجتماعی دو عنصر اصلی تشکیل‌دهنده اجتماع هستند زیرا «از ترکیب تعهد نسبت به اهداف جمعی با علقه در تنسيق اجتماعی، هنجاری قانونی پدید می‌آید...» (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۷۱). پس همبستگی اجتماعی نتیجه تعهد به اهداف جمعی است و هنجارهای حاکم بر روابط افراد را تعیین می‌کند. در نتیجه «همبستگی گروهی با تنظیم رفتار افراد باعث نظم اجتماعی می‌شود و بدین ترتیب فرصت‌های آن‌ها را برای دست زدن به رفتارهایی ضد اجتماعی محدود می‌سازد» (دورین و فرارو، ۱۳۸۶، ص ۶۶). اما

هنگامی که احساس تعهد نسبت به اهداف جمعی تضعیف شود - صرف نظر از اینکه به چه دلیل این بی‌تعهدی به دست می‌آید- هنجارهای پیشین، قدرت خود را برای نظارت بر افراد از دست می‌دهند. این امر «می‌تواند زمینه‌ساز تضاد هنجاری و تضاد ارزشی باشد... در وضعیت تضاد هنجاری برای بعضی امور اجتماعی دو هنجار یا دو مجموعه هنجار متضاد وجود دارند» (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴). با بروز تضاد هنجاری می‌توان شاهد شکل‌گیری بی‌سازمانی اجتماعی بود. در حالت بی‌سازمانی اجتماعی اهداف متقاطع افراد در تداخل با یکدیگر قرار می‌گیرند بدون اینکه از سوی نظام اجتماعی کتلی برای عدم تداخل صورت گیرد. در نتیجه چنین حالتی «ارتباط اجتماعی میان اعضای [نظام اجتماعی] حداقل همبستگی اجتماعی را... حفظ نمی‌کند» (مرتون، ۱۳۸۵، صص ۵۲ و ۵۴). با این توضیح، همبستگی اجتماعی زمانی به خطر می‌افتد که تعهد نسبت به اهداف جمعی کمرنگ شود. براین اساس، به جهت حفظ این همبستگی، وظیفه نظام اجتماعی حفظ و تقویت تمامی شرایطی است که این احساس تعهد را به وجود می‌آورند.

در همبستگی سیاسی هدف اصلی حفظ هویت ملی است. در این مورد گفته شد که قدرت حاکم از عوامل مختلفی برای ایجاد سازش میان نیروهای مختلف سیاسی بهره می‌گیرد. یکی از این عوامل به کارگیری اجبار علیه گردنکشان است. گردنکشان هنگامی که تن به سازش نمی‌دهند، دولت به استفاده از خشونت به منظور فرو نشانیدن ناهمگونی اقدام می‌کند. هنگامی که اختلاف‌های سیاسی به تضاد منجر شوند همبستگی ملی با خطر مواجه می‌شود. این تضادها خود را در قالب جنبش‌های سیاسی نشان می‌دهند. جنبش‌ها خود می‌توانند مقدمات انقلاب سیاسی را فراهم نمایند. جنبش‌ها و رویدادهای اولیه «پیش از تغییر ناگهانی خشن که معمولاً با انقلاب همراه است، پدید می‌آید» (راش، ۱۳۷۷، ص ۲۳۰). دولت مرکزی در صورت تداوم مشروعیت خود می‌تواند با این جنبش‌ها مقابله کند اما در غیر این صورت این جنبش‌ها موجبات تضعیف آن را فراهم خواهند نمود. از نظر باتامور جنبش‌ها اگر قادر باشند «با زیر سؤال قرار دادن مشروعیت نظام سیاسی موجود... شرایط قبلی لازم برای تغییر خط‌مشی یا رژیم را فراهم می‌کنند» (باتامور، ۱۳۶۸، ص ۵۶). هرگونه فعالیت درون واحدهای

سیاسی مادامی که تضاد بر سر اصل حکومت نباشد، مجاز خواهد بود اما اگر مشروعیت دولت مرکزی به خطر افتاد، این فعالیت‌ها در تضاد با همبستگی سیاسی قلمداد می‌شوند.

همبستگی فرهنگی نیز می‌تواند در معرض تهدید قرار گیرد. همان‌گونه که در همبستگی سیاسی بیان نمودیم تنوع فرهنگی به خودی خود عاملی برای تضعیف همبستگی فرهنگی به شمار نمی‌آید زیرا می‌توان این تنوع را از طریق ارزش‌ها و نمادهای مشترک متحد نمود. اما زمانی که تنوع ارزشی به حدی برسد که هیچ‌گونه اشتراک ارزشی و نمادی در میان نباشد، تضعیف همبستگی محقق شده است. نتیجه طبیعی عدم همبستگی فرهنگی وجود جمعی پاره پاره است که از فرهنگ مشترک بی‌بهره‌اند. حاصل عدم همبستگی فرهنگی در یک جمع، اختلال در نمادهاست یعنی «ضعف در احساسات، پنداشت‌ها، رموز و اصول مشترک» (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۵). به تعبیر روشن‌تر در صورت نبود همبستگی فرهنگی اختلال در نمادها حاصل می‌شود و این امر مقدمه‌ای برای فراموشی هویت فرهنگی مشترک و در نتیجه اختلال در نظام اجتماعی می‌گردد.

جدول شماره ۱

تعارض	نوع همبستگی
بی‌تعهدی نسبت به اهداف جمعی تضاد هنجاری بی‌سازمانی اجتماعی	همبستگی اجتماعی
تضاد سیاسی جنبش‌های سیاسی تهدید مشروعیت دولت	همبستگی سیاسی
نبود فرهنگ جمعی اختلال نمادی	همبستگی فرهنگی

۵. «امت» نمودی از همبستگی فرهنگی

در پایان این مقاله سعی داریم با بهره‌گیری از مفهوم امت نمونه‌ای از همبستگی فرهنگی را در سطح فراملی توصیف نماییم. اگر بخواهیم از دریچه همبستگی فرهنگی به این مفهوم توجه کنیم باید به دنبال عوامل شکل‌دهنده آن باشیم. مهم‌ترین عامل که سبب می‌شود این همبستگی علی‌رغم مرزها و ملیت‌های مختلف محقق شود فطرت واحدی است که بر همه انسان‌ها حکم می‌راند. به تعبیر دیگر «تکیه‌گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر فطرت انسانی انسان است و چون انسان نوع واحد است، جامعه‌های انسانی نیز ذات و طبیعت و ماهیت یگانه دارند» (مطهری، ۱۳۷۲، جلد دوم، ص ۳۵۷).

در دیدگاه اسلامی اساساً نباید با ایجاد حد و مرزهای جغرافیایی طبیعت یگانه انسان‌ها فراموش شود و به انشعاب جوامع انسانی از یکدیگر بینجامد. شکل‌گیری مرزهای ملی نتیجه اختلاف‌هایی است که به حسب امکانات قومی و ارضی در جهان وجود دارد و وجود این اختلاف‌ها به منشعب شدن گروه‌های انسانی انجامیده است. ستیز جدی با ملی‌گرایی در نوشته‌های مفسر بزرگ علامه طباطبایی که از سرآمدان اندیشه اجتماعی شیعی معاصر است به صراحت به چشم می‌خورد؛ او معتقد است انشعاب‌هایی که بر مبنای وطن‌های مختلف به وجود آمده «امت انسانی را به وحدت درون جامعه خودشان سوق می‌دهد به گونه‌ای که این جامعه را از سایر اجتماعات ملی جدا می‌سازد. در این صورت واحدی [ملی] جدا از سایر واحدها خواهد شد و انسانیت از وحدت ساقط می‌شود و به تفرقه مبتلا می‌گردد... از این جهت است که اسلام این انشعابات را ملغی کرد» (طباطبایی، ۱۳۶۱، جلد چهارم، ص ۱۲۵). اسلام از آنجاکه به وجود خدای یگانه معتقد است پس لزوماً دینی است که مخاطب خویش را همه انسان‌ها می‌داند و در این صورت دینی جهانی است که حد و مرزهای جغرافیایی نمی‌توانند برای آن محدودیت ایجاد نماید (آرنولد، ۱۳۵۸، ص ۲۲). در قرآن کریم به جای تأکید بر اختلاف‌های سرزمینی و مزیت‌های نژادی و قبیله‌ای به اصل وحدت میان انسان‌ها توجه نشان داده شده و به تمسک به مفاهیم دینی به‌عنوان ملاک اتحاد توجه شده است.^۵

مفهوم امت در جهان اسلام، از نظر متفکران غیر مسلمان در پی جنبش‌های مسلمانان باز تولید شد. کاستلز مفهوم امت را نوعی هویت فرهنگی دانسته و صرفاً آن را با جنبش‌های بینادگرایی مسلمانان پیوند زده است (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد دوم، ص ۲۸). از نظر گروهی دیگر از اندیشمندان مفهوم امت رویکردی سیاسی قلمداد می‌شود که از سوی اصلاح‌طلبان مسلمان و در تقابل با سیاست‌های استعماری غرب اتخاذ شده است. سید جمال‌الدین اسد آبادی به‌عنوان اولین منادی امت اسلامی در دوران جدید تلاش کرد تا تفکر انتقادی مسلمین را احیا نماید. «برنامه سیاسی‌ای که بر حسب آن، این نکته [یعنی احیای تکفر انتقادی مسلمین] مورد توجه قرار گرفت تحت لوای پان اسلام‌یسم و مفاهیم مورد توجهی از قبیل امت...» اجرا شد (Hall & Jackson, 2007, p. 141).

دانشمندان مسلمان و رهبران جنبش‌های اسلامی، امت را به معنای همبستگی مبتنی بر هویت مشترک جوامع اسلامی دانسته‌اند. شریعتی با قرار دادن این مفهوم در برابر مفاهیمی مانند طبقه، قبیله، قوم و... معتقد است امت عبارت است از «جامعه انسانی‌ای که همه افرادی که در یک هدف مشترک‌اند گرد هم آمده‌اند تا بر اساس یک رهبری مشترک به‌سوی ایدئال خویش حرکت کنند». چنین جامعه‌ای تنها مختص اسلام است که در آن هم جهت مشخص شده و هم راهبری به معنای امام برای آن تعیین شده است که به‌سوی این جهت هدایت می‌کند. زندگی در این جامعه بر پایه تعهد و مسئولیت است و مسئولیت امام بنا گذاردن سیاست‌های حکومت‌داری بر اساس پیشرفت و تکامل است (شریعتی، ۱۳۵۷، صص ۳۷-۴۳).

استاد مطهری این مفهوم را به معنای اتحاد جوامع مسلمان بر اساس اشتراک‌ها و ارزش‌های واحدی می‌داند که لزوماً به حذف تفاوت‌های مذهبی بین مسلمین منجر نمی‌شود. این برداشت از امت به نظر او راهبردی برای حرکت‌های اصلاحی در جوامع اسلامی است (مطهری، ۱۳۷۲، جلد ۲۲، صص ۳۰-۴۶).

امام خمینی (ره) مفهوم امت اسلامی را با مفهوم اخوت پیوند می‌زند و در یک شبکه معنایی، مبنای تشکیل چنین مفهومی را رابطه برادرانه‌ای می‌داند که در ادبیات اسلامی بر آن تأکید شده است. این رابطه برادری محدود به مرزهای جغرافیایی نیست

و مسلمانان در تمام دنیا به دلیل وجود باورهای مشترک با یکدیگر روابط برادرانه دارند. نتیجه چنین روابطی را ایشان به دست آوردن قدرت در برابر سیاست‌های استعماری می‌دانند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، صص ۱۳۲ و ۴۴۴). ایمان به‌عنوان ارزش مشترک هویت فرهنگی مسلمانان، هنجار مشترک التزام به وحدت را به وجود می‌آورد. ایمان و تقوا سبب می‌شوند تا اجتماع مسلمانان از اجتماع دوران جاهلی تمایز پیدا کند. برادری هم نتیجه ایمان و تقواست و «اساس آن تمسک به حبل‌الله یعنی میثاق و روش و دین اوست و نه صرف تجمع بر هر تصور دیگری» (قطب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۴۴۲). به همین دلیل است که معارف اسلامی مسلمانان را از هرگونه تفرقه بر حذر داشته و رویکردهای انزواطلبانه را رفتاری غیرالهی برمی‌شمارند. امیرالمؤمنین علی (ع) تفرقه را عامل نفوذ شیطان در جامعه اسلامی معرفی می‌کنند.^۶ در کنار ایمان به‌عنوان ارزشی مشترک باید به مناسک و رفتارهای دینی نیز به‌عنوان عامل دیگری که همبستگی جوامع اسلامی را تقویت می‌کند، توجه نمود. «نه تنها تمرکز بر باورها بلکه بر آیین‌ها یا مناسک باعث وحدت اجتماع مؤمنان و مهم‌تر از آن نمادپردازی دخیل در این فعالیت‌ها می‌شود» (دورکیم به نقل از دورین و فرارو، ۱۳۸۶، ص ۲۲). از این رو، باید به کعبه و مراسم حج به‌عنوان عوامل به‌وجودآورنده و تقویت‌کننده همبستگی فرهنگی میان مسلمانان اشاره کرد. این نمادها و آیین‌های مشترک به‌عنوان بخش‌هایی از مؤلفه‌های هویت فرهنگی مسلمانان ساختاری را شکل می‌دهند که در آن تأکید بر اشتراک‌ها به تقویت هویت‌های مشترک و تمایز مسلمین از غیر ایشان می‌انجامد؛ همان‌گونه که بی‌توجهی به اشتراک‌ها به تضعیف همبستگی خواهد انجامید.

نمود صورت‌های نابه‌هنجار در این همبستگی زمانی است که مرزهای این تمایز کمرنگ شوند؛ در این صورت با نوعی اختلال در نمادها و فروپاشی فرهنگی رو به رو می‌شویم که اساس این همبستگی را با بحران مواجه می‌کند. این بحران می‌تواند در قالب تعارض‌ها و کشمکش‌های میان جوامع اسلامی و همچنین در سلطه‌پذیری‌های این جوامع در برابر جوامع غیر مسلمان بروز پیدا کند. این گوناگونی در امت اسلامی بیش از هر چیز به دلیل نوعی بی‌تعادلی و بی‌انسجامی میان جوامع مسلمان است. اگر چه نباید وجود خرده‌فرهنگ‌هایی (چون سلفیه) را که تمایلی برای ایجاد همبستگی

فرهنگی میان تمام جوامع اسلامی ندارند، درون جوامع اسلامی انکار نمود در مقابل، تأکید بیشتر بر اشتراک‌ها می‌تواند موجبات تمایز بیشتر جامعه اسلامی را از سایر جوامع در لایه‌های عینی‌تر حیات اجتماعی فراهم کند. به‌گونه‌ای که برخی متفکران مسلمان سعی کرده‌اند مفهوم امت اسلامی را الگویی بدانند که جنبه‌های مختلف زندگی مسلمانان تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. به‌عنوان نمونه برخی از متفکران مسلمان در حوزه علوم ارتباطات سعی نموده‌اند تا مسئولیت اجتماعی روزنامه‌نگاران را در جامعه اسلامی بر مبنای مفهوم الگوی امت اسلامی تفسیر نمایند. در این میان نظر مولانا این است که اگر امت حول ارزش تقوی و حاکمیت خداوند بر مردم شکل می‌گیرد پس افراد باید معیارهای جامعه خویش را مطابق با تعالیم قرآن و سنت به وجود آورند و در طرح‌ریزی جامعه دینی با آزادی و اراده خویش نقش داشته باشند. در این میان مطبوعات اسلامی نیز باید «با فرهنگ اسلامی کاملاً آشنا بوده و با [علاقه] به مسائل واقعی جامعه یا امت بزرگ اسلامی توجه داشته باشد» (مولانا، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲). بنابراین، مفهوم امت اسلامی را می‌توان عامل تمایزبخش جامعه اسلامی به شمار آورد به‌گونه‌ای که تحقق آن و تأکید بر اشتراک‌های موجود در آن به تقویت هویت فرهنگی مسلمانان و دوری ایشان از غیر مسلمانان کمک می‌نماید.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در مقدمه مقاله آمده بود برای رسیدن به پاسخ سؤال اصلی لازم است ابتدا سؤال دیگری جواب داده شود. آن پرسش این بود که همبستگی فرهنگی چیست و دارای چه مؤلفه‌هایی می‌باشد؟

آن‌گونه که توضیح داده شد همبستگی فرهنگی از جنس احساس تعلقی دانسته است که مجموعه‌ای از افراد به گروه خود دارند. چنین احساس تعلقی برخاسته از شناخت نسبت به هویت فرهنگی حاکم بر این گروه است و از طریق روند جامعه‌پذیری به دست می‌آید. در طی این روند افراد از ارزش‌های مشترک خویش آگاه می‌شوند و با انطباق ارزش‌ها و خواست‌های خود با ارزش‌ها و خواست‌های گروه به یک تشابه دست می‌یابند. نمود چنین تشابهی در نمادهای مشترک است و نتیجه آن نیز

تنظیم هنجاری روابط بین افراد و واحدهاست. با این توضیح احساس تعلق جمعی، ارزش‌های مشترک، نمادهای مشترک و نظم هنجاری مؤلفه‌های همبستگی فرهنگی را شکل می‌دهند.

اما در پاسخ به سؤال نخست باید گفت حافظه فرهنگی، زبان و دین خاص امت اسلامی عناصر شکل‌دهنده هویت فرهنگی خاص این امت هستند. آگاهی نسبت به این عناصر و منابع شناختی موجب می‌شود که امت اسلامی شرایط کنونی خویش را بشناسد و برای این شرایط برنامه‌ریزی داشته باشد. همان‌گونه که آگاهی نسبت به این عناصر و منابع شناختی برای امت اسلامی زمینه را جهت ترسیم موقعیت آتی ایشان میسر می‌سازد. این امت با تکیه بر تعالیم دینی و حافظه فرهنگی خویش سعی در گسترش مرزهای جغرافیایی دین خویش می‌نماید و تلاش می‌کند زمینه را برای شکل‌گیری حکومت اسلامی فراگیر آماده سازد. هر چند در این بین برخی گروه‌های مسلمان ارتجاعی- مانند سلفیه- تمایلی برای تشکیل فضای گفتامی مشترک و شکل‌گیری امت واحده ندارند اما با وعده مستقیم الهی آینده جهان از آن بندگان صالح خدا خواهد بود.

این هویت فرهنگی مشترک موجب می‌شود در زمینه مفاهیم ارزشی و هنجارهای حاکم بر روابط میان مسلمانان و جهان‌بینی آن‌ها نوعی وحدت و یکسانی به دست آید که می‌توان از این یکسانی و احساس تعلق به آن به همبستگی فرهنگی امت اسلامی تعبیر نمود. همبستگی فرهنگی امت اسلامی به معنای احساس تعلق ناشی از تلاش برای حفظ هویت فرهنگی مشترکی است که مسلمانان طی روند جامعه‌پذیری به دست می‌آورند. در این روند افراد مسلمان از ارزش‌های مشترک آگاه می‌شوند و با انطباق ارزش‌های خود با گروه بزرگتر مسلمانان به تشابه و سازگاری می‌رسند؛ بروز این تشابه در قالب نمادهای مشترک (مانند سبک‌های زندگی مشابه، فعالیت‌های مناسکی تا حدودی یکسان و...) است و نتیجه این اشتراک ارزشی، تنظیم هنجاری روابط بین واحدها (مانند تأکید بر مساوات و برادری، نفی سلطه غیر مسلمان، تأکید بر حمایت از جامعه اسلامی و...) است. اما لازمه رسیدن به این نوع از همبستگی فرهنگی تأکید بر نمادها، ارزش‌های مشترک و بهره‌مندی از احساس تعلق جمعی است.

یادداشت‌ها

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد نویسنده، با راهنمایی دکتر مهدوی کنی است.

۲. اصطلاح رده را از ریچارد جنکینز به امانت گرفته‌ایم.

۳. narrative

۴. stories

۵. «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران: ۱۰۳).

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲).

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (مؤمنون: ۵۲).

۶. «... ایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷).

کتابنامه

- آرنولد، سر توماس (۱۳۵۸)، تاریخ گسترش اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۷)، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- اسمعیلی، محمدصادق. احمدزاده، روح‌الله (۱۳۸۷)، «فرهنگی شدن سیاست خارجی؛ رویکردی نرم‌افزارانه»، در قدرت نرم، فرهنگ و امنیت؛ مطالعه موردی بسیج، تهران: دانشگاه امام صادق(ع) و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
- افروغ، عماد (۱۳۷۸)، «خرده‌فرهنگ‌ها، مشارکت و وفاق اجتماعی»، در وفاق اجتماعی و فرهنگ عمومی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باتامور، تام (۱۳۶۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۸)، فرهنگ و تمدن، تهران: نشر نی.
- توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۲)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.

- چلبی، مسعود (۱۳۷۲)، «وفاق اجتماعی»، نامه علوم اجتماعی، شماره سوم.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی نظم؛ تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۵۹)، تقسیم کار اجتماعی، حسن حبیبی، تهران: انتشارات قلم.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راش، مایکل (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ریویر، کلود (۱۳۸۶)، درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۷۷)، «یکپارچگی ملی و رشد هویت‌های قومی»، مطالعات راهبردی، شماره ۰.
- شریعتی، علی (۱۳۵۷)، امت و امامت، تهران: بی‌نا.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دارالکتب الاسلامیه.
- فرارو، پاتریک؛ دورین، توماس (۱۳۸۶)، مسئله همبستگی؛ نظریه‌ها و مدل‌ها، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- قطب، سید (۱۴۱۲ قمری)، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (پایان هزاره)، تهران: طرح نو.
- کوزر، لیوئیس (۱۳۸۷)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- مرتون، رابرت ک. (۱۳۸۵)، مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه نوین تولایی، تهران: امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- مولانا، حمید (۱۳۸۲)، الگوی مطبوعات و رسانه‌های اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- Ashforth, Blake E. Fred Male (1989), *SOCIAL IDENTITY THEORY AND THE ORGANIZATION*, NEWYORK: ACADEMY OF MANAGEMENT.
- Assmann John. Czaplicka, Jan (1995), "Collective Memory and Cultural Identity", *New German Critique*, no65.
- Doney, Patricia M. Canon, Joseph p. Mullen, Michael R. (1998), "Understanding the Influence of National Culture on the Development of Trust", *The Academy of Management Review*,no. 23.
- Eller, Jack David (2007), *Introducing anthropology of religion*, UK: RUTLEDGE.
- Fortier, Jeanette.Rodríguez, Ted (2007), *Cultural Memory; resistance, faith and identity*, texas: university of texas press.
- Geertz, Clifford (1973), *The interpretation of culture, selected essays*, newyork: basic books.
- Hall, Martin. Jackson, Patrick Thaddeus (2007), *Civilizational identity*, newyork: palgravemacmillan.
- Hill, C. W. (1997), *International business: Competing in the global market place*, chicago: irwin.
- Hinchman, Lewis P., Hinchman ,Sandra K(1997), *Memory, Identity, Community;the Idea of narrative in the human science*, albany: State University of New York Press.
- Hinnels, John R. (2005), *The routledge companion to the study of religion*. newyork: taylor & francis.
- L. Hirsch, Eric (1986), "The creation of political solidarity in social movement organization", *the sociological quarterly*,no. 27.
- Mead, George Herbert (1934), *Mind,self and society*,Chicago: the university of Chicago.
- Schudson, Michael (1994), "Culture and the integration of national societies" *In the sociology of culture*, newyork: Blackwell.
- Smith, Anthony D. (1991), *National identity*, newyork: penguin books.
- Smith, Anthony D. (1992), "National identity and the idea of european unity", *internrational affairs*.
- Tomlinson, John(2003), "Globalization and Cultural Identity" *In the global transformations reader*, newyork: polity press in association with BLACKWELL publishing.
- Weininger, Elliot B. Lareau, Annette (2010), *Cultural Capital*, sited in: www.jsotre.com.
- Williams, Rhysh(2005), "religion as a cultural system: theoretical and empirical development since Geertz", *In the blackwell companion to sociology of religion*,newyork: blackwell.